

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

سازمان انقلابی افغانستان

۲۷ اکتوبر ۲۰۱۳

تاریخ، نبرد طبقاتی

بخش پنجم

سازمان انقلابی افغانستان

مشروطیت و جوانه های سرمایه داری

با مرگ عبدالرحمان خان، پسر ارشدش حبیب الله که در زمان حیات پدر مسؤولیت اردو را به عهده داشت، توسط خانواده شاهي، افسران عالیرتبه دولتی و فئودالان بزرگ و اشراف بارکزائی در کابل به قدرت رسید. مردمی که بار سنگین تولید و تأمین حیات ملت را به شانه می کشیدند، درین پاچا گردشی نه تنها کوچکترین نقشی نداشتند بلکه مجبور بودند از آن استقبال کنند و به اصطلاح به جشن و شادی بپردازند.

حبیب الله که از عمق جنایات پدر و نارضایتی مردم افغانستان آگاه بود، ابتداء به دین پناه برد، چون می دانست که با پناه بردن به دین و در نظر گرفتن منافع دین مداران، هر رذالت و جنایتی را می توان کتمان کرد. او یکی از پنج زن خود را طلاق داد، از پوشیدن برقع سفید و ابرک دار جلوگیری کرد و زنان را وادار به پوشیدن چادری خاکی نمود (قبل از آن در افغانستان پوشیدن چادری مروج نبود) و بالاخره هشدار داد که زنان در کوچه و بازار از گشت و گذار خودداری کنند. در یازده ولایت مدرسه حفظ القرآن را تأسیس نمود. اکثر ۱۲ هزار زندانی مرد و هشت هزار زندانی زن دوران پدر را آزاد کرد. او سیاهچال های پدر را ویران نمود و چشم کشیدن، گوش و بینی بریدن و دست قطع کردن را منع قرار داد. فروش کنیز و غلام را ممنوع و بخشی از قروض مالیه را به دهقانان بخشید و به خانواده های تبعیدی زمان پدر اجازه بازگشت داد.

حکومت حبیب الله خان در سلسله مراتب قدرت که از قدرت خانوادگی شروع، به فئودالان و سرکردگان بارکزائی ادامه می یافت، به بزرگان درانی و بعدتر به فئودالان بزرگ پشتون و در آخر به فئودالان ملیت های دیگر می انجامید. این رسم که از زمان احمدشاه بنیان گذاشته شده بود تا زمان حبیب الله بی هیچ تغییری ادامه یافت. قدرت خانواده که در دست شاه، معین السلطنه، علیا حضرت، عین الدوله، عضدالدوله، سردار بزرگ و سردار صنایع و سردار مدافع قرار داشت و بالاخره با حاکمیت سرداران نزدیک و دورتر خاندان در بخش عسکری و ملکی در پایتخت و ولایات تکمیل می گشت، هر یک از خود معاش، زمین و مستمری خاصی داشتند. مثلاً معاش ۹ تن از اعضای خاندان سلطنتی سالانه به ۱۱ میلیون روپیه می رسید، در حالی که در آن وقت قیمت یک سیر گندم فقط یک روپیه بود که معاش رسمی این ۹ نفر در یک سال می توانست ۱۱ میلیون سیر یا ۷۷ هزار تن گندم را خریداری نماید. این مقدار حدود ۵۰ درصد حاصل گندم کل دهقانان و فئودالان کشور را در آن زمان می ساخت. اینان علاوه از درک مقرری سرداران دیگر و تحفه و هدایا سالانه میلیون ها روپیه به دست می آوردند. مصرف سالانه طعام خانه شاهي دو میلیون و دو صد هزار روپیه

بود، در حالی که یک عسکر ماهانه هشت روپیه معاش داشت و عاید سالانه دولت به ۸۰ میلیون روپیه می رسید. در لیسه حبیبیه برای ۱۴ تن از پسران سرداران ارشد، صنف خاص و جداگانه تأسیس شده بود و هر سپهسالار و نایب سالاری باید به اعضای خرد و بزرگ خاندان رسم تعظیم به جا می آوردند.

دولت حافظ منافع خاندان، سرداران و تمام ملاکان ارضی بود. همه مردم باید از دولت می ترسیدند، از سپاهی و محصل و محصلی پُت می شدند، هیچ علاقه ای جهت مراجعه به دولت برای حل قضایای شان نداشتند و به این خاطر دست ملاکان و ملایان قریه بر زندگی مردم باز شده، فرمان می دادند، حکم صادر می کردند و باج می گرفتند. مردم نه تنها هیچ انتظار همکاری از دولت نداشتند بلکه میان خود می گفتند که «مبادا به دولت مراجعه کنی، زیرا دولت با زبان کوتوالی، رشوت، زندان و قین و فانه حرف می زند» و همه از ترس باید ثناگوی شاه می شدند. جوانی که در خواب دیده بود روزی شاه می شود، او این را به یکی از دوستانش نقل کرده که بالاخره به گوش خاندان می رسد، جلسه خاندان شاهی حکم قتل این جوان را صادر و آن جوان بیچاره را حلق آویز نمودند.

شدت چپاول و استبداد مأموران شاهی، مخصوصاً سرداران حاکم باعث شد تا قیام های دهقانی در نقاطی از کشور به راه بیفتند. این قیام ها از پکتیا آغاز شد و چون برخی از خوانین و ملاکان کوچک ارضی نیز زیر بار این چپاول نفس می زدند، با دهقانان دیگر همگام شده و رهبری قیام های دهقانی را به دست گرفتند. قیام پکتیا به قوماندانی نادرخان و همکاری صدها فنودال بزرگی که از دولت پول و امتیاز گرفته بودند و با فتوای ملاحی نامداری که پاسبانان منافع شاهی بودند و اطاعت اولی الامر را تبلیغ می کردند، به شدت سرکوب و برای بعضی از سران این قیام بعد از سرکوب و مصالحه، امتیازات خاص پولی داده و فرزندان بسیاری از آنان به مصرف دولت جهت تحصیل به کابل آورده شدند، - بخوانید به مثابه گروگان به مرکز آورده شدند- ولی دهقانان چون رهبری قیام را در دست نداشتند، هیچی نصیب نشدند. قیام دهقانان زمینداور و قندهار نیز بعد از آن که برای ملک ها و میراب ها که رهبری این قیام را داشتند، امتیازات خاصی داده شد، بدنه آن توسط سربازان و دسته های مسلح فنودالان بزرگ با حمایت روحانیون سرکوب گردید و دهقانان نه تنها به چیزی نرسیدند، بلکه بار تمام عواقب آن نیز دامنگیر آنها گردید.

مناسبات سرمایه داری در درون جامعه فنودالی ابتداء با پیشرفت ابزار تولید آغاز می گردد. این مناسبات در دوران حاکمیت شیرعلی خان با احداث چند کارخانه حربی و ماشین های چاپ، با حمایت جناح لیبرال دربار و نشر شمس النهار پا به عرصه وجود گذاشت. در زمان عبدالرحمان خان نیز کارخانه های دیگری وارد کشور شد و طبقه کارگر در بخش تولید دولتی به میان آمد. این حرکت نامهار در زمان حبیب الله خان آهنگ تندتری گرفت. در ۱۹۰۳ لیسه حبیبیه با شش شاخه آن در کابل احداث گردید؛ سطح ماشین های چاپ بهتر شد و تعداد آن در مطبوعه دولتی افزایش یافت. در ۱۹۰۷ از کمپنی «دایملر» در بمبئی چند موتور خریداری و یکجا با آن ۵۰ نفر کارگر به بمبئی فرستاده شدند. اینان ساختن بادی، رنگمالی و آهنگری موتور را یاد گرفتند و در برگشت شاگردان زیادی را پرورش دادند. شرکت توريد موتور توسط درباریان ساخته شد که مظهر بخش خصوصی بود؛ فابریکه چرمگری در کابل فعال شد که علاوه بر اردو برای بازار نیز بوت تولید می کرد. در ۱۹۱۳ کارخانه پشمینه بافی در کابل آغاز به کار کرد، کار فابریکه برق جبل السراج آغاز شد، تولید باروت سفید بی دود در فابریکه حربی شروع شد؛ لاین های تیلوفون از کابل به جلال آباد و جبل السراج تمدید گشت. در ۱۹۱۱ شفاخانه ملکی و بعد حربی ساخته شد و برخی از سرک های گذشته ترمیم و بخشی دیگر جدیداً احداث شدند و بالاخره نظامنامه تذکره نیز تدوین گشت. نشریه سراج الاخبار که بعد از شمس النهار از نظر زمانی دومین نشریه در افغانستان به حساب می آمد، ابتداء در سال ۱۹۰۵ به مدیریت مولوی عبدالرؤف خاکی قندهاری مدرس مدرسه شاهی آن هم یک شماره به چاپ رسید که در اثر مخالفت های غیر مستقیم انگلیس از نشر باز ماند، اما بار دوم در ۱۹۱۱ به مدیریت محمود طرزی به چاپ رسید. مقالات آن بیشتر انتقادی بود و به زودی به مرکز

روشنفکران اصلاح طلب که از مناسبات و استبداد حاکم فئودالی سخت ناراضی بودند، تبدیل شد و مشروطیت دوم حول این نشریه شکل گرفت.

تحول سرمایه داری نو پا، منطقاً با مطلقیت فئودالی حبیب الله خانی سازگاری نداشت. لذا بنیاد فکری بسیاری از روشنفکران با مطالعه تحولات بورژوازی در اروپا و تغییراتی که در برخی از کشورهای آسیائی چون ترکیه، ایران و هند به میان آمده بود، دگرگون شده در نتیجه به سال ۱۹۰۸ مشروطیت اول شکل گرفت. این مشروطیت که از سه بخش (غلام بچگان دربار، معلمان لیسه حبیبیه و روشنفکران خارج ازین دو حلقه) ساخته شد، در ۱۹۰۹ دست به تأسیس «حزب سرملی» زد. این حزب در مرام خود حکومت مشروطه، قطع تسلط انگلیس و پیشرفت و ترقی را می خواست. منظور از پیشرفت جز ایجاد مناسبات، تولید، اخلاق و فرهنگ بورژوازی چیز دیگری نبود که بنابر تولید عقب مانده فئودالی به طور رادیکال مطرح شده نمی توانست، لذا این روشنفکران به مشروطیت دل خوش کرده، آن را گامی به جلو می پنداشتند. اکثر اعضای این جنبش وابسته به طبقه خرده بورژوازی شهری بودند که در شهرهای کابل و قندهار پرورش یافته و قاطعانه عمل می کردند. تشکیلات این حزب مخفی و پنهانکاری در آن رعایت می شد، اما در میان طبقات دیگر پایه نداشت. جلسات آن مخفیانه برگزار می شد و اعضای آن در گروه های ۲۰ نفری متشکل بودند. هر گروه سرگروپی داشت، اما بیشتر نام مولوی محمد سرور و اصف الکوزی که معلم لیسه حبیبیه بود، به عنوان فرد اول این حزب ذکر شده است. در آخرین جلسات حزب به تصویب رسید که هر عضو باید تفنگچه ای داشته باشد. اما با وجود تمام احتیاط، بالاخره روابط حزب و نام رهبران و فعالان آن را که برای بار اول به استناد لست دو تن از جواسیس معروف آن زمان «ملا منهای الدین لغمانی» و «برگد محمد عظیم خان» - پدرکلان مزدور روسها جنرال نبی عظیمی- به وسیله «غبار» تدوین شده، از طرف جواسیس فوق در جلال آباد به امیر داده شد. امیر حبیب الله امر اعدام هفت نفر (لعل محمد خان کابلی غلام بچه، محمد عثمان خان پروانی، جوهرشاه خان غوربندی غلام بچه، محمد ایوب خان پوپلزاری، مولوی محمد سرور و اصف الکوزی معلم لیسه حبیبیه، سعدالله خان الکوزی و عبدالقیوم خان الکوزی مأمور گمرک) و حبس ۴۴ تن را داد و دو جاسوس (ملا منهای الدین معلم شهزاده کبیرخان و محمد عظیم خان معروف به برگد عظیمو پدر کلان جنرال نبی عظیمی که کارگذار تخنیک فابریکه حربی بود) مکافات شدند.

سرور و اصف لحظه ای قبل از اعدام در کنار توپ، شعر مشهور «ترک مال و ترک جان و ترک سر - در ره مشروطه اول منزل است» را سرود و محمد عثمان خان در برابر عتاب امیر گفت: «زحمت مرگ ما چند دقیقه ای بیش نیست، اما زحمت محاسبه با شما ابدی است. ما نمی خواستیم شما را بکشیم، ولی می خواستیم افغانستان را اصلاح کنیم.»

با این که مشروطه خواهان درین دوره اعدام و یا زندانی شدند و سال ها در زندان ماندند، اما فکر مشروطه خواهی در ذهن بسیاری از روشنفکران باقی ماند و یکی از آنان عبدالرحمان لودین معروف به کبریت بود که بر امیر فیر کرد اما گلوله به خطا رفت، کبریت دستگیر و سال ها در زندان ماند. وی برادر زاده کاکا سید احمد مشروطه خواه معروف قندهاری بود. کبریت نویسنده، شاعر و مترجم چیره دست و فرهنگ نویس زبان پشتو بود و بعد در دوران شاه امان الله در کنار وظایف دیگر، عضویت هیأت سیاسی و سفارت فوق العاده افغانستان در اتحاد شوروی را به عهده داشت و با لنین پیشوای بلشویک ها دیدار کرد که از آن به بعد به عبدالرحمان بلشویک معروف شد. وی بالاخره در زمان نادرشاه تیرباران شد. گفته می شود که لودین متمایل به افکار کمونیستی بود، اما درین مورد سند خاصی از او به جا نمانده و یا به دست ما نرسیده است.

حبیب الله خان مهره انگلیس بود که در سیاست خارجی از انگلیس پیروی می کرد. انگلیس ها با قرارداد جدیدی، بار دیگر تأیید به رسمیت شناختن خط دیورند را از حبیب الله خان گرفتند و در قضیه سیستان و استفاده از آب هلمند که

انگلیس ها میان افغانستان و ایران نیز پا در میانی کردند، ثلث آب هلمند و ثلث خاک سیستان را به ایران بخشیدند و بار دیگر که در ۱۹۳۸ این جنجال بالا گرفت، نیمی از آب هلمند به ایران بخشیده شد.

حبیب الله خان بعد از آن که قیام های دهقانی را سرکوب کرد و مشروطه خواهان را از میان برداشت، به عیاشی و زنبارگی رو آورد. برخی ها تعداد زنان حرم او را ۳۰۰ و برخی ۶۰۰ گفته اند. او داکتری به نام «الله جویا» را از هند خواست تا پیوسته برایش داروی تقویت جنسی بسازد و خیاطان هندی شب و روز در حرم برای این همه زن و معشوقه امیر لباس می دوختند و امیر روزها با این زنان و خیاطان مصروف اندازگی و فرمایش بود و گاه هفته ها به دربار نمی رفت. مشروطه خواهان و روشنفکران ضد استبداد بی آن که از اعدام های امیر ترسی به دل جا داده باشند، در برابر او می ایستادند، اما روحانیون نه تنها بر این اعمال امیر اعتراض نمی کردند بلکه بر منابر او را «اولی الامر» خطاب و مردم را وادار به تبعیت از او می نمودند.

اما بعد از پیگیری تر شدن سراج الاخبار و فعالیت بیشتر انجمن آن زیر رهبری محمود طرزی و نفوذ نشرات و جنبش های آزادیخواهانه هند و ایران و در رأس همه تأثیر انقلاب کبیر اکتوبر که اولین بار دولت بزرگ شوراها زیر رهبری پرولتاریای آن کشور پا به عرصه وجود گذاشت، بر بخشی از خرده بورژوازی مرفه شهری و اشرافیت دربار که تمایل به سرمایه داری داشتند و سال ها زیر سُم ستوران شاهان مستبد با رژیم های مطلقه خورد و خمیر شده بودند، نمی توانست اثرگذار نباشند. مخصوصاً که مشروطه خواهان اول در برابر این استبداد به پا خاستند و قهرمانی های آنان در روان تمام روشنفکران آزاده اثر گذاشته بود و این بار درباریان باید به رژیم فاسد و زنباره حبیب الله خانی نقطه پایان می گذاشتند، به خصوص که امپریالیزم انگلیس تازه از جنگ جهانی سر بر آورده و انقلاب اکتوبر بنیاد سرمایه داری را لرزنده بود. جناح روشنفکر دربار کماکان مخالف اعمال امیر بودند، اما با تجربه از برخورد دیوانه وار امیر نسبت به مشروطیت اول با احتیاط حرکت کرده تلاش داشت تا مردان قدرتمند دربار را با خود هماهنگ سازد. نائب السلطنه نصرالله خان برادر امیر که مخالف انگلیس اما طرفدار دربار اشرافی و مطلقیت بود، معین السلطنه عنایت الله خان پسر ارشد شاه که ولیعهد بود و بالاخره عین الدوله امان الله خان که جوان روشن و آگاه به حساب می آمد و تحت تأثیر افکار کاپیتالیستی محمود طرزی قرار داشت، از نهضت های رهائی بخش آن زمان آسیا و تحولات سرمایه داری در اروپا اطلاع کافی پیدا کرده بود و نمی توانست مورد نظر درباریان ناراضی رژیم فاسد پدرش قرار نگیرد.

سال دو ماه که امیر به جلال آباد می رفت و امان الله در کابل نیابت سلطنت را داشت، با مردم طوری برخورد می کرد که تا آن زمان در دربارها سابقه نداشت. مردم مجذوب او شده، بیشتر درباریان به او متمایل شده بودند، جز مستوفی الممالک محمد حسین خان (پدر خلیل الله خلیلی) که از جاسوسان خاص امیر بود و تمام حرکات او را به حبیب الله گزارش می داد. باری امیر بنابر گزارش های حسین خان، عین الدوله و مادرش را از ارگ بیرون راند و پای طلاق را در میان کشید، اما نائب السلطنه پا در میانی کرد و از طلاق جلوگیری شد. با آنهم عین الدوله و مادرش مدتی در پغمان در تبعید به سر بردند تا این که دوباره به ارگ برگردانده شدند.

بالاخره بخشی از درباریان ناراضی و افراد انجمن سراج الاخبار «حزب سری دربار» را ساختند. ۱۱ نفر از اعضای رهبری این حزب به شمول نائب السلطنه نصرالله خان و امان الله خان به کشتن حبیب الله خان رأی دادند و عهدنامه ای در قرآن مهر و امضاء نمودند. این قرآن نزد نصرالله خان باقی ماند، اما تا یک سال برنامه عملی نشد تا این که نصرالله خان از جلال آباد به عین الدوله خبر داد که با کشتن امیر موافق نیست، اما با حبس او راضی است. امان الله خان مدت ها از این قرآن که در دست نصرالله خان مانده بود، تشویش داشت که بعد از مرگ حبیب الله، بهای آن را نصرالله خان با سال ها حبس در زندان ارگ پرداخت.

بالاخره حبیب الله خان در شب ۲۱ فبروری ۱۹۱۹ در کله گوش لغمان با فیر تفنگچه برای ابد خاموش گشت. مرگ او به شجاع الدوله خان نسبت داده می شد که یکی از یاران نزدیک امان الله بود. نصرالله خان نائب السلطنه بعد از مرگ برادرش در جلال آباد اعلان پادشاهی کرد، اما عین الدوله امان الله که در کابل نیابت سلطنت را داشت، خود را پادشاه اعلان نمود و با این که حواریون نصرالله خان او را به حمله بر کابل تشویق کردند، اما او این را نپذیرفت و بیعتش را به شهزاده امان الله اعلان کرد و بعد از رسیدن به کابل توسط امان الله زندانی شد، مستوفی الممالک را غرغره کرد و صفحه جدیدی در کابل بر روی افغانستان باز گردید.

ادامه دارد